

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد محق

۰۳ نومبر ۲۰۲۲



محمد محق

رهبری در افغانستان، پرسش از شایستگی و کارائی

جایگاه رهبر در همه اجتماعات انسانی مهم است. شماری از رهبران در تاریخ بشر نقشی بی‌مانند در رهائی، ترقی و بهبود احوال مردمان خود داشته‌اند، و نام شان در سراسر تاریخ چند هزار ساله تمدن انسانی پیچیده است، چه کسانی با رهبری خارق العاده نظامی، چه با رهبری فرهمندان سیاسی، و چه با رهبری عارفانه معنوی.

در جهان جدید مفهوم کلاسیک رهبری از اعتبار افتاده و با ورود مفاهیم جدید تبدیل به یکی از رشته‌های علمی شده است. به کمک این دانش، رهبری به مثابه یک هنر و مهارت آموزشی وارد بدنه جامعه می‌شود و به جای یک یا چند فرد، نسلی از رهبران در رشته‌های مختلف به ظهور می‌رسد، از رهبری در سیاست تا رهبری در اقتصاد، صنعت، تکنالوجی و دانش و از این رو نام وینستون چرچیل، جنرال دوگل، جمال عبد الناصر، مهاتما گاندی، نیلسون ماندلا و مارتین لوتر کینگ، با نام استیو جابز، بیل گیتس، ایلان ماسک و حتی ملاله یوسفزی، تونبرگ و مانند آن‌ها در کنار هم قرار می‌نشینند. در مدل جدید رهبری، به جای یک فرد یک شبکه از رهبران قرار می‌گیرد که در میان خود توزیع وظایف می‌کنند و معیار سنجش موفقیت شان این است که چه تعداد رهبر را در کنار خود گرد آورده و در یک تیم کار می‌کنند. رهبری در این مدل زمان‌مند است و رهبران مادام العمر وجود ندارند و با ظهور پیوسته رهبران جدید، خون تازه به رگ‌های یک جامعه یا سازمان جاری می‌شود.

رهبری در افغانستان اما قصه پر غصه‌ای است که دست کم از روزگار امان الله خان تا امروز کارنامه رهبران، اعم از رهبران دولتی تا رهبران جریان‌های سیاسی، با شکست‌های پیهم، درماندگی‌های مزمن، و گاه سرانجامی تلخ و رقتبار توأم بوده است. بخشی از این شکست‌ها قطعاً به مناسبات نامتوازن منطقه‌ای و جهانی اثرگذار بر اوضاع افغانستان بر می‌گردد، اما بخش بزرگتر آن ریشه در مدل رهبری و کاستی‌های رهبران دارد. یک علت ناکامی رهبران در جوامع سنتی، به ویژه جوامعی که به ظهور منجی موعود باور دارند، بی‌باوری به فاعلیت عامل انسانی است که دیگر نیروها و عوامل را بی‌معنا و بی‌اثر می‌کند. باور به منجی موعود اساساً از آئین زرتشت می‌آید که گویا در آینده "سوشیانت" و

ظهور می‌کند تا به بحران‌ها و فاجعه‌ها پایان بدهد. سوشیانیت در یهودیت تبدیل به "مسایا"، در مسیحیت تبدیل به "مسیحا" و در اسلام تبدیل به "مهدی موعود" می‌شود. در این باور نقش انسان در برابر عوامل غیبی و متافیزیکی رنگ می‌بازد، و روحیه انتظار، بی‌عملی، بی‌باوری به توانائی‌های خود، جبرگرایی، تسلیم‌پذیری، و فلاکت‌زدگی در تار و پود فرهنگ و اجتماع پخش می‌شود.

اما افزون بر باورهای کلاسیک، مدل سنتی رهبری در این جوامع که وراثت در آن نقش برجسته‌ای دارد، باعث می‌شود که رهبری به شکل میراثی به فرزندان و نوادگان بیکاره، نالایق، بی‌اراده و سست‌عنصری انتقال کند که بدون توان رهبری بر این مسند تکیه می‌زنند. مصیبت بزرگتر این است که رهبران در دید پیروان شان به شخصیت‌های اهورائی تبدیل می‌شوند و به صورت مادام‌العمر رهبر می‌مانند، بدون درک این اصل که هر رهبر تاریخ مصرف مشخصی دارد و پس از آن، خود باری بر دوش پیروان شان می‌شوند که موجبات شرمندگی شان را فراهم می‌آورند. از این جهت است که در افغانستان، هم دولت‌ها و هم احزاب ریکارد ناکامی و ناکارائی را به نام خود ثبت می‌کنند، و بزرگترین دستاورد رؤسای جمهورش "دولت‌های شکست خورده" می‌شود.